

تابوت گردانی و بحران مشروعیت

نمایش مشمنزکننده در گور کردن بقایای جسد خامنه‌ای جلاد که از روز جمعه ۱۲ تیر با آوردن تابوت به مصلاهی تهران آغاز شده بود، روز پنجشنبه ۱۷ تیر در مشهد به پایان رسید. نمایشی که جمهوری اسلامی می‌خواست از آن برای غلبه بر بحران مشروعیت خود استفاده کرده و بهره سیاسی ببرد، اما در عمل حکومت حتا نتوانست به این هدف نزدیک شود.

برای رسیدن به این هدف، جمهوری اسلامی تمامی امکانات خود را به کار گرفت، از تلاش برای حضور مقامات خارجی تا حضور مردم در

در صفحه ۵

بحران ناتو، بحران هژمونی غرب

اجلاس سران ناتو در روزهای ۷ و ۸ ژوئیه ۲۰۲۶ در آنکارا، بیش از آنکه نمایش قدرت بزرگترین ائتلاف نظامی جهان باشد، تصویری از تناقض‌های عمیق درون آن را آشکار ساخت. در شرایطی که جنگ اوکراین وارد مرحله‌ای فرسایشی شده، بحران خاورمیانه پس از جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران ابعاد تازه‌ای یافته و رقابت قدرت‌های بزرگ بر سر بازآرایی نظم جهانی شدت گرفته است، رهبران کشورهای عضو ناتو کوشیدند با تأکید بر افزایش بودجه‌های نظامی، توسعه صنایع دفاعی و نمایش همبستگی

در صفحه ۳

جلادی که در پُست آدمگشی‌اش ابقاء شد

در پست ریاست دستگاه قضائی گماشت. دستگاهی که موجودیت آن نه برای «گسترش عدالت»، «احیای حقوق عامه»، و «تأمین آزادی‌های مشروع»، که برای سرکوب و کشتار، تحمیل بی‌عدالتی بر جامعه، سلب آزادی‌های دموکراتیک، شکستن قلم‌ها، بستن مطبوعات، صدور حکم برای ترور نویسندگان مترقی و خفه‌کردن هرگونه صدای آزادی‌پاییزی شده بود. سیستمی مافیایی که بجای «مبارزه قاطع با فساد»، عملاً باندا بازی، گسترش فساد و رانت‌خواری را در درون این سیستم نهادینه کرد. محسنی‌اژهای، با داشتن پیشینه تماماً امنیتی و سوابق طولانی کار در پست‌هایی نظیر دادستانی دادگاه ویژه روحانیت، وزیر اطلاعات در کابینه احمدی نژاد، دادستان کل کشور و ۲۰ سال سابقه

در صفحه ۱۰

روز یکشنبه ۱۴ تیر ۱۴۰۵، در هیاهوی بالماسکه‌ای که جمهوری اسلامی برای خاکسپاری علی خامنه‌ای به راه انداخته بود، جلاد محسنی‌اژهای به فرمان مجتبی خامنه‌ای برای یک دوره پنج ساله دیگر به ریاست دستگاه آدمگشی رژیم منصوب شد. محسنی‌اژهای اولین بار در تاریخ ۱۰ تیر ۱۴۰۰ توسط علی خامنه‌ای - رهبر کشته شده جمهوری اسلامی - برای یک دوره پنج‌ساله در رأس دستگاه به اصطلاح قضایی قرار گرفت. علی خامنه‌ای، با تأکید بر «تجربه گرانبها و شناخت عمیق و سابقه درخشان» محسنی‌اژهای - که البته چیزی جز مزدوری و آدمگشی نبود - او را برای «گسترش عدالت، احیای حقوق عامه، تأمین آزادی‌های مشروع، نظارت بر حسن اجرای قوانین، پیشگیری از وقوع جرم و مبارزه قاطع با فساد»

نوزادان، کالایی که فقر می‌فروشد و ثروت می‌خرد!

در میان انبوه فجایع انسانی و اجتماعی که دامنگیر بخشی از تهیدست‌ترین و محروم‌ترین اقشار جامعه در ایران است، فروش نوزادان و کودکان یکی از هولناک‌ترین و تکان‌دهنده‌ترین پدیده‌هاست. این دیگر صرفاً یک آسیب اجتماعی نیست؛ بلکه تصویری عریان از جامعه‌ای است که زیر فشار فقر، بیکاری، اعتیاد، تبعیض جنسیتی، فساد ساختاری و سرکوب سیاسی به نقطه‌ای رسیده که در آن حتی کودکان نیز به کالایی برای خرید و فروش تبدیل شده‌اند.

چند سالی است که خبر فروش نوزادان در شهرهای مختلف ایران به طور مداوم منتشر می‌شود. نخستین پرونده بزرگ رسانه‌ای در سال ۱۳۸۸ در اصفهان افشا شد؛ جایی که یک باند متشکل از یک پزشک، سه ماما، سه پرستار و دو کارمند ثبت احوال به فروش ۱۴۵ نوزاد اعتراف کردند. از آن زمان تاکنون تقریباً هر سال اخباری از کشف شبکه‌های قاچاق نوزاد، دستگیری واسطه‌ها یا فروش کودکان در فضای

در صفحه ۶

تنگه هرمز، مهمترین سلاح جمهوری اسلامی

برای دومین بار آتش‌بس کوتاه‌مدتی که در پی امضای تفاهمنامه میان دولت آمریکا و جمهوری اسلامی در ۲۸ خردادماه برقرار شده بود و ظاهراً می‌بایستی فرصتی برای انجام مذاکرات و حل و فصل اختلافات طی ۶۰ روز باشد، شکسته شد.

در شماره‌های پیشین نشریه کار توضیح داده شد که چرا دولت‌های آمریکا و جمهوری اسلامی پس از جنگ ۴۰ روزه، ناگزیر شدند زیر فشارهای داخلی و خارجی، در جهت توافق و سازش گام بردارند و با وساطت دولت‌های منطقه که منافعی در پایان دادن به این جنگ بود، به یک تفاهمنامه چهارده ماده‌ای دست یافتند. اهداف ترامپ از جنگ تحقق نیافته بود. او در داخل آمریکا زیر فشار ناراضیانی توده‌ای، جناح رقیب در حزب دموکرات و حتی رشد اختلافات در میان جمهوری‌خواهان قرار گرفته بود و با بسته شدن تنگه هرمز با مخالفت بین‌المللی نیز روبه‌رو شده بود. جمهوری اسلامی نیز ضربات سنگین سیاسی و نظامی متحمل شده بود، اوضاع اقتصادی به وخامت بی‌سابقه‌ای رسیده بود و از نظر مالی کاملاً ورشکسته بود. تحت یک چنین شرایطی هر دو طرف تمایل به‌نوعی توافق و سازش داشتند که حاصل آن تفاهمنامه اسلام‌آباد بود. در این تفاهمنامه وعده‌ها و همراه آن

در صفحه ۲

بیانیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست جنگ ویرانگر و موقعیت و ماهیت اپوزیسیون جنگ طلب

در صفحه ۷

بیانیه شورای همکاری
نیروهای چپ و کمونیست
توازن قوای جدید و
وظایف جنبش کارگری
بحران‌های بنیادی جامعه
حل نشده است

در صفحه ۸

تنگه هرمز، مهم‌ترین سلاح جمهوری اسلامی

ابهام‌ها، فراوان بود. از همین رو ناپایداری آتش‌بس، به‌ویژه در رابطه با بند ۵ و تنگه هرمز که هر طرف می‌توانست برداشت خود را از آن داشته باشد، از پیش روشن بود. بر سر همین بند هم اختلاف جدی بروز کرد که تاکنون منجر به دو بار شکسته شدن آتش‌بس شده است. اولین بار در ۴ تیرماه بود که جمهوری اسلامی یک کشتی را در نزدیکی عمان هدف قرار داد و آمریکا در پاسخ، رادارهای ساحلی و انبارهای موشکی و پهپادی ایران را بمباران کرد. اما این یک درگیری محدود بود و به سرعت متوقف شد. دومین مورد شکسته شدن آتش‌بس، در هفته گذشته رخ داد که ابعاد وسیع‌تری به خود گرفت. پس‌از آن که دولت آمریکا و عمان توافق کردند کشتی‌ها از مسیر جنوبی تنگه هرمز عبور و مرور کنند، جمهوری اسلامی برای برهم زدن این توافق در فاصله دو روز، ۱۵ و ۱۶ تیرماه، سه کشتی، از جمله یک نفت‌کش سعودی و یک کشتی حامل گاز طبیعی مایع قطر را در آب‌های ساحلی عمان مورد حمله نظامی قرار داد. در ادامه این ماجرا بود که رئیس‌جمهوری آمریکا روز سه‌شنبه ۱۶ تیرماه دستور حمله به برخی مراکز نظامی در بنادر جنوبی ایران را صادر کرد و همزمان با آن معافیت موقت فروش نفت و مشتقات آن را که در بند ۱۰ تفاهمنامه مورد تأیید قرار گرفته بود، لغو کرد.

بر طبق گزارش سنتکام، در بامداد چهارشنبه بیش از ۸۰ هدف، شامل سامانه‌های پدافند هوایی، شبکه‌های فرماندهی و کنترل، سایت‌های ساحلی رادار، تجهیزات مربوط به موشک‌های ضد کشتی، همراه با بیش از ۶۰ قایق کوچک سپاه پاسداران در داخل یا نزدیکی تنگه هرمز، مورد حمله نظامی قرار گرفتند. در این حملات از جمله جزایر قشم و خارک، بوشهر و اطراف آن، یک مقر نظامی در شهرستان دشتی و یک مقر نظامی در حوالی شهر چغادک از توابع بوشهر مورد هدف قرار گرفتند. در حمله به بنادر ایران در ۱۶ تیرماه، ۸ پرسنل ارتش در بندر حبیبیه و ماهشهر خوزستان و نیز یک عضو سپاه پاسداران کشته و دو تن زخمی شدند. ترامپ که در نشست ناتو در ترکیه حضور داشت، روز چهارشنبه ۱۷ تیرماه در گفتگو با خبرنگاران، ضمن حمله شدید لفظی به سران جمهوری اسلامی، اعلام کرد، تفاهمنامه و آتش‌بس به پایان رسیده است و دیگر تمایل به تعاملی با آن‌ها را نخواهد داشت. رئیس‌جمهور آمریکا با این حال درباره ادامه گفت‌وگوها گفت: مذاکره‌کنندگان آمریکایی می‌توانند با آن‌ها صحبت کنند اما "تا جایی که به من مربوط می‌شود، سروکله زدن با آن‌ها فقط اتلاف وقت است".

او همچنین گفت: ارتش ایالات متحده امشب نیز ایران را هدف قرار خواهد داد. در حملات چهارشنبه‌شب که تا صبح پنج‌شنبه ادامه یافت نیز متجاوز از ۹۰ هدف از جنوب تا شمال کشور بمباران شد.

بندرعباس، جاسک و سیریک، جزیره ابوموسی، فرودگاه ایرانشهر، مراکز نظامی بندرعباس و اهواز، پایگاه نظامی چغادک و اسکله صیادی

بنود عسلیویه، مراکز نظامی همدان از جمله نقاطی در کیودرآهنگ، دست‌کم ۱۵ انفجار در چابهار و کنارک، که در جریان آن، برق بخش‌هایی از چابهار قطع شد، اسکله بهشتی، اسکله کلانتری و برج کنترل ترافیک دریایی، هدف قرار گرفتند. همچنین یکی از نقاط مسیر ریلی تهران- مشهد، هدف قرار گرفت.

اما در این میان هدف قرار گرفتن پل راه‌آهن «آق‌تکه‌خان» در شهرستان آق‌قلا و در مسیر گرگان-اینچه برون از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. این پل بخشی از مسیر ریلی اینچه‌برون به ترکمنستان است و یکی از کریدورهای مهم حمل‌ونقل منطقه، در انتقال کالا از چین، روسیه و آسیای مرکزی است. به نظر می‌رسد که آمریکا با زدن این پل خواست به جمهوری اسلامی بگوید که نه فقط می‌تواند بنادر کشور را ویران کند، بلکه قادر است کریدورهای زمینی را نیز تا دورترین نقاط مسدود کند و راه هرگونه صادرات و واردات کالا را در ایران ببندد.

در مورد اهمیت این کریدور برای حمل‌ونقل کالاها حتی خبرگزاری فارس نوشت: "آمریکا با موشک‌های کروز، پل راه‌آهن «آق‌تکه‌خان» در شهرستان آق‌قلا، استان گلستان را هدف قرار داد. هدفی استراتژیک در دل کریدور ایران-چین و روسیه-ایران، آق‌تکه‌خان فقط یک سازه ریلی معمولی نیست. این پل روی مسیر کریدور بین‌المللی چین-قزاقستان-ترکمنستان-اینچه‌برون قرار دارد که از مرز شمال شرقی وارد ایران شده و از گرگان به تهران متصل می‌شود. این مسیر، بخشی از ابتکار کمربند و جاده چین (BRI) است و از شهر شیآن چین تا تهران امتداد دارد. گفتنی است در سال گذشته حداقل ۶۵ قطار از مبدأ چین به ایران آمده بود و بعد از آغاز محاصره ترامپ ضدبنادر ایران، به گزارش رسانه‌های خارجی، تعداد قطارهای عبوری سه برابر شده بود. نکته کلیدی این است که روسیه از آبان ماه ۱۴۰۴، ارسال کالاهای خود به ایران را از همین مسیر ریلی آغاز کرده بود. به همین دلیل، کارشناسان این حمله را اقدامی فراتر از یک ضربه نظامی معمولی می‌دانند. حمله‌ای در عمق خاک ایران پس از آتش‌بس."

حملات نظامی گسترده آمریکا در طول دو شب به نقاط و مراکز مختلف از جنوب تا شمال و غرب ایران که انعکاسی از نابرابری قدرت نظامی طرفین درگیر است، خسارات سنگینی برای جمهوری اسلامی در پی داشت، اما ظاهراً دامنه تلفات نیروی نظامی رژیم محدود بوده است. آمار دقیقی هم از تلفات مردم غیرنظامی داده نشده است.

رئیس مرکز روابط عمومی و اطلاع‌رسانی وزارت بهداشت در شبکه اجتماعی ایکس نوشت: آمریکا در روزهای ۱۷ و ۱۸ تیر ۱۴۰۵ پنج استان ایران را هدف حمله قرار داد؛ حملاتی که تاکنون ۱۴ شهید و ۷۸ مصدوم بر جای گذاشته است. از میان مجروحان، ۴۷ نفر همچنان در بیمارستان بستری هستند و سایر مصدومان پس از دریافت خدمات درمانی ترخیص شده‌اند.

در پی حملات نظامی آمریکا، جمهوری اسلامی نیز اعلام کرد ده‌ها نقطه مرتبط با نیروهای

آمریکایی هدف قرار گرفتند. سپاه پاسداران اعلام کرد که به کویت، بحرین، قطر، اردن و عراق که میزبان پایگاه‌های نظامی آمریکا هستند، حمله کرده است. از وقوع انفجار در پایگاه علی السالم و منطقه بندری کویت خبر داده شد. خبرگزاری فارس نوشت: در پاسخ به دور تازه حملات آمریکا، مقر ناوگان پنجم ایالات متحده در بحرین، هدف حمله قرار گرفته است. پایگاه آمریکایی «حریر» در استان اربیل در شمال عراق نیز مورد حمله قرار گرفت.

سپاه پاسداران با صدور بیانی‌های در هم کوبیده شدن مرکز فرماندهی کنترل دشمن در غرب آسیا و پایگاه هوایی دشمن در الازرق اردن را با ۱۰ فروند موشک بالستیک اعلام کرد. اما گزارش‌های مستندی از نتایج اهداف مورد حمله توسط سپاه پاسداران، تلفات و خسارات نظامیان آمریکایی انتشار نیافته است. در همین حال، سپاه با صدور اطلاعیه‌ای اعلام کرد: تنها مسیر امن عبور از تنگه هرمز، مسیر تحت مدیریت ایران است و هشدار داد که به آمریکا اجازه نخواهد داد در این زمینه مداخله کند.

با وجود تلاش‌های دیپلماتیک برخی کشورهای منطقه، از جمله مذاکرات قطر و پاکستان با سران جمهوری اسلامی و سفر عراقی به عمان، تشنجات ادامه یافت و درگیری‌های نظامی از روز شنبه ۲۰ تیرماه بار دیگر از سر گرفته شد. در پی حمله به یک کشتی تجاری در تنگه هرمز توسط سپاه پاسداران، نیروی نظامی آمریکا شنبه شب، ۱۴۰ هدف نظامی را در بنادر ایران مورد حمله قرار داد و متقابلاً نیروهای نظامی جمهوری اسلامی پایگاه‌های نظامی آمریکا در کویت، بحرین، قطر، اردن و عمان را هدف قرار دادند. یک کشتی دیگر نیز توسط سپاه مورد حمله موشکی قرار گرفت. در همین حال سپاه پاسداران روز یکشنبه با صدور اطلاعیه‌ای از بسته شدن تنگه هرمز تا اطلاع ثانوی خبر داد. سنتکام اما اعلام کرد: تنگه هرمز به روی تمام شناورهایی که می‌خواهند قانونی از این ابراه بین‌المللی عبور کنند باز است و آزادی تردد همچنان برقرار است. اوضاع همچنان متشنج است.

به‌رغم تمام صدمات نظامی که جمهوری اسلامی در طول سه شب متحمل شد، سؤال این است: با توجه به این‌که در تفاهمنامه، امتیازات فراوانی نصیب جمهوری اسلامی شده است، آیا حمله به کشتی‌ها در مرزهای آبی عمان در تنگه هرمز، ارزش شکسته شدن مجدد آتش‌بس، حملات نظامی به ایران و در پی آن بی‌اعتبار اعلام شدن برخی بندهای آن توسط دولت آمریکا را داشت؟

گفته می‌شود که حمله به کشتی‌ها، اقدام جناح مخالف برای خنثی کردن تلاش جناح مسلط برای توافق و سازش با دولت آمریکاست. گرچه تضاد و کشمکش و تلاش جناح رقیب، برای خنثی کردن اقدامات محور قالیباف-پزشکیان در جهت سازش و توافق با دولت آمریکا، حقیقت دارد، واقعیت، اما این است که آنچه در تنگه هرمز می‌گذرد، تصمیم حکومتی است و نه اقدام گروه‌های خودسر، جناح رقیب، سپاه پاسداران، کابینه و حتی شورای عالی دفاع امنیت ملی جمهوری اسلامی. از دیدگاه جمهوری اسلامی، در برابر سلطه بر تنگه هرمز، نه ضربات

بحران ناتو، بحران هژمونی غرب

سیاسی، این پیام را القا کنند که ائتلاف آتلانتیک همچنان ستون اصلی نظم امنیتی غرب است. اما پشت این نمایش، شکاف‌هایی قرار داشت که از همان نخستین ساعات اجلاس خود را نشان داد. شکاف‌هایی که بازتاب تحولات در نظام سرمایه‌داری جهانی و بحران هژمونی ایالات متحده است.

اجلاس آنکارا در فضایی برگزار شد که دولت آمریکا بار دیگر متحدان اروپایی خود را زیر فشار قرار داده بود تا سهم بیشتری از هزینه‌های نظامی را بر عهده بگیرند. مهم‌ترین توافق اجلاس، تعهد کشورهای عضو به افزایش بودجه‌های نظامی و گسترش ظرفیت‌های نظامی بود. درباره عضویت اوکراین تصمیم تازه‌ای اتخاذ نشد، هرچند اروپا و کانادا بر ادامه کمک‌های نظامی، آموزشی و اطلاعاتی به کیف تأکید کردند. همزمان، یکی از اصلی‌ترین موضوعات مورد بحث، احتمال کاهش حضور نظامی آمریکا در اروپا بود، موضوعی که نگرانی دولت‌های اروپایی را برانگیخت، زیرا امنیت نظامی قاره اروپا همچنان به امکانات اطلاعاتی، فضایی، موشکی و لجستیکی ایالات متحده وابسته است.

بیانیه پایانی اجلاس نیز این جهت‌گیری را آشکارا منعکس می‌کند. رهبران ناتو از بیش از پنجاه میلیارد دلار خریدهای دفاعی جدید خبر دادند و بر توسعه ظرفیت تولید مشترک صنایع نظامی، همکاری گسترده‌تر با مجتمع‌های تسلیحاتی، رفع موانع تجاری در حوزه «دفاع» و افزایش سرمایه‌گذاری در فناوری‌های پیشرفته تأکید کردند. در این بیانیه همچنین بر حفظ «برتری رزمی» ناتو، توسعه توان حملات دقیق دوربرد، سامانه‌های دفاع هوایی و موشکی، پهپادها، سامانه‌های اطلاعاتی و ایجاد یک ابر عملیاتی مشترک فرآتلانتیکی مبتنی بر هوش مصنوعی تأکید شده است. این مفاد نشان می‌دهد که ناتو بیش از گذشته در حال تبدیل شدن به شبکه‌ای برای ادغام صنایع نظامی، فناوری‌های نوین و راهبردهای جنگی قدرت‌های غربی است.

اما همین نمایش وحدت، از نخستین ساعات اجلاس با مواضع دونالد ترامپ ترک برداشت. رئیس‌جمهور آمریکا پیش از آغاز نشست، بار دیگر ادعای کنترل آمریکا بر گرینلند را مطرح کرد و گفت این سرزمین باید تحت حاکمیت ایالات متحده قرار گیرد، نه دانمارک. او همچنین از واکنش متحدان اروپایی به جنگ آمریکا علیه ایران ابراز نارضایتی کرد. ترامپ حتی برای تحقیر متحدانش گفت که آمریکا در آن جنگ نیازی به کمک اروپا نداشت و صرفاً در حال آزمودن میزان وفاداری متحدان خود بوده است. این سخنان در کنار اعلام بازنگری شش‌ماهه درباره حضور نظامی آمریکا در اروپا و احتمال کاهش نیروهای آمریکایی در این قاره، بیش از هر چیز نشان داد که اختلافات درون ناتو دیگر محدود به مسائل تاکتیکی نیست، بلکه به جایگاه خود آمریکا در این ائتلاف بازمی‌گردد. سیاست «اول آمریکا» که ترامپ بار دیگر آن را

به محور سیاست خارجی خود تبدیل کرده است، در واقع بازتاب تغییر عمیق‌تر در جایگاه ایالات متحده است. او ناتو را قراردادی اقتصادی می‌بیند که تنها در صورت تأمین منافع مستقیم آمریکا باید حفظ شود. از همین رو، او پیوسته از اعضای اروپایی می‌خواهد هزینه‌های دفاعی خود را تا پنج درصد تولید ناخالص داخلی افزایش دهند. این مطالبه تنها به معنای تقسیم هزینه‌های نظامی نیست؛ بلکه انتقال بخش بزرگی از منابع عمومی کشورهای اروپایی از آموزش، بهداشت، خدمات اجتماعی و رفاه عمومی به صنایع تسلیحاتی است. ترامپ نیز بارها با صراحت اعلام کرده است که آمریکا پیشرفته‌ترین هواپیماها و تجهیزات نظامی را تولید می‌کند و افزایش بودجه‌های دفاعی اروپا، بازار عظیمی برای شرکت‌های آمریکایی فراهم خواهد کرد. از این منظر، افزایش بودجه‌های نظامی اروپا بیش از آنکه پاسخی به تهدیدهای امنیتی باشد، تضمینی برای رونق مجتمع‌های بزرگ نظامی - صنعتی، به‌ویژه در ایالات متحده است.

اختلافات در ناتو تنها به مسائل مالی محدود نمی‌شود. در مورد ایران، اعضای ائتلاف بر سر این اصل که جمهوری اسلامی نباید به سلاح هسته‌ای دست یابد و آزادی کشتیرانی در تنگه هرمز باید حفظ شود، اتفاق نظر دارند، اما درباره شیوه تحقق این اهداف اختلافات آشکاری وجود دارد. درباره روسیه نیز اگرچه همه اعضا این کشور را مهم‌ترین تهدید امنیتی معرفی می‌کنند، اما بر سر میزان فشار، تداوم جنگ یا امکان گفت‌وگو با مسکو اتفاق نظر ندارند. همین تفاوت‌ها نشان می‌دهد که ناتو، برخلاف ظاهر منسجم خود، مجموعه‌ای از دولت‌هایی است که هر یک بر اساس منافع اقتصادی، موقعیت ژئوپلیتیکی و ملاحظات داخلی خود عمل می‌کنند. در بیرون از محل اجلاس نیز تصویری متفاوت از آنچه رهبران ناتو می‌کوشیدند به نمایش بگذارند، دیده می‌شد. در آنکارا و استانبول،

احزاب و گروه‌های چپ و ضدجنگ با برگزاری تجمع‌هایی علیه ناتو، افزایش بودجه‌های نظامی، ارسال سلاح به اوکراین، حضور پایگاه‌های نظامی ناتو و سیاست‌های جنگ‌طلبانه غرب اعتراض کردند. پلیس ترکیه برای متفرق کردن تجمعات از گاز اشک‌آور استفاده کرد و بیش از یکصد نفر بازداشت شدند. دولت ترکیه نیز با مسدود کردن خیابان‌ها و ممنوعیت تجمعات، فضای امنیتی گسترده‌ای ایجاد کرد.

ناتو در سال ۱۹۴۹ با امضای پیمان واشینگتن به عنوان بازوی نظامی بلوک سرمایه‌داری به رهبری ایالات متحده در دوران جنگ سرد تشکیل شد. اصل پنجم این پیمان که حمله به یک عضو را حمله به همه اعضا تلقی می‌کند، سازوکاری برای حفظ انسجام سیاسی و نظامی بلوک امپریالیستی غرب در برابر اردوگاه سوسیالیستی بود. پس از فروپاشی اتحاد شوروی، این سازمان با گسترش به شرق اروپا و جذب کشورهای عضو پیمان ورشو، فنلاند و سوئد، حوزه نفوذ خود را توسعه داد و به ابزاری برای تثبیت برتری ژئوپلیتیکی غرب تبدیل شد.

ناتو پس از پایان جنگ سرد به فعالیت خود ادامه داد، علت آن دفاع از امنیت اروپا نبود، بلکه تغییر کارکرد این سازمان بود. ناتو از دهه ۱۹۹۰ به بعد، به ابزار مداخله نظامی جهانی قدرت‌های غربی تبدیل شد. حملات هوایی به بوسنی در سال ۱۹۹۵، بمباران ۷۸ روزه یوگسلاوی و صربستان در جنگ کوسوو در سال ۱۹۹۹، اشغال بیست‌ساله افغانستان و مداخله نظامی در لیبی، هر یک با شعارهایی چون دفاع از حقوق بشر، مبارزه با تروریسم یا حمایت از غیرنظامیان توجیه شدند، اما در عمل به تخریب زیرساخت‌های اقتصادی، فروپاشی دولت‌ها، گسترش بی‌ثباتی و تثبیت نفوذ سیاسی و نظامی غرب انجامید. حتی جنگ‌هایی مانند عراق، که عملیات رسمی ناتو نبود، با مشارکت مهم‌ترین اعضای این ائتلاف، یعنی آمریکا و بریتانیا، نشان داد که میان سیاست‌های ناتو و راهبردهای کلان قدرت‌های سرمایه‌داری غربی مرز روشنی وجود ندارد. حملات یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ نیز

در صفحه ۴



بحران ناتو، بحران هژمونی غرب

تنگه هرمز، مهم‌ترین سلاح جمهوری اسلامی

نظامی حائز اهمیت‌اند و نه آسیبی که از جهات مختلف می‌تواند به مردم ایران وارد آید. امروز برای جمهوری اسلامی، سلطه بر تنگه هرمز، اهمیتی فراتر از حتی موشک‌ها و برنامه هسته‌ای پیدا کرده و به مهم‌ترین سلاح در دست جمهوری اسلامی تبدیل شده است. سلاحی که مستقیماً نه فقط آمریکا و کشورهای نفت‌خیز حاشیه خلیج فارس، بلکه تمام اقتصاد جهانی را مورد تهدید قرار داده است و حتی می‌تواند بر توازن قوای قدرت‌های امپریالیست جهان تأثیر بگذارد. اگر در تفاهنامه به‌رغم تمام تناقضات و ابهام بندهای آن، امتیازاتی نصیب جمهوری اسلامی شده است، عمدتاً با اتکا به همین سلطه بر تنگه هرمز بوده است. بنابراین، اگر این سلاح را از دست بدهد، در جریان گفتگوهایی که ظاهراً قرار است برای حل مسائل مورد اختلاف انجام بگیرد، اصلی‌ترین سلاح و ابزار چانه‌زنی خود را از دست داده است. در نتیجه، جمهوری اسلامی بر سر سلطه بر تنگه هرمز، به احتمال زیاد کوتاه نخواهد آمد، ولو به بهای درگیری‌هایی حتی جدی‌تر از درگیری اخیر. در این میان سؤال دیگر این است که با توجه به این‌که حملات نظامی آمریکا به‌طور خاص، تأثیری روی باز شدن تنگه هرمز نداشته، دولت آمریکا سرانجام چه خواهد کرد؟ پوشیده نیست که ترامپ تمایلی به درگیری نظامی گسترده ندارد. وی حتی هم‌زمان با تهدیدات اخیر خود اعلام کرد: "ما به دنبال یک درگیری طولانی‌مدت نیستیم." متحدان اروپایی آمریکا نیز کمتر از ترامپ به درگیری و گسترش اقدامات نظامی تمایل دارند. بنابراین، به‌رغم این‌که با اعلام پایان آتش‌بس از سوی ترامپ، وضع تحریم‌های جدید علیه جمهوری اسلامی و لغو معافیت موقت فروش نفت و مشتقات آن‌که همگی نقض و ابطال تفاهنامه محسوب می‌شوند، مذاکره ولو با تاخیر و کمی کشمکش ادامه خواهد یافت و این احتمال هست که ترامپ در ازای گرفتن برخی امتیازات از جمله بر سر مسائل هسته‌ای، سرانجام به شکلی دوفاکتو، (به حسب یک امر واقع و نه به حسب قانون و حق) امتیاز تنگه هرمز را البته با مشارکت عمان به عنوان شریک کوچک‌تر، به جمهوری اسلامی بدهد و یکی از معضلاتی را که خودش آفرید، فعلاً حل کند. مع‌هذا باید در نظر داشت که تمام روند مذاکرات، به‌ویژه اکنون پس از تشدید تضادها، پیچیده‌تر، همراه با موانع متعدد و حتی احتمال درگیری‌های نظامی مجدد خواهد بود. با تمام این اوصاف، عجلتاً جنگ نتیجه نداد، تکرار آن نیز نتیجه نخواهد داد و به‌رغم تمام موانع موجود، مذاکرات ادامه خواهد یافت.



تسلیماتی و سرمایه‌های بزرگ می‌شود، اما هزینه آن را طبقات کارگر و زحمتکش از طریق کاهش خدمات اجتماعی، افزایش مالیات‌ها و تشدید سیاست‌های ریاضتی می‌پردازند. ابعاد مالی این روند نیز قابل توجه است. بودجه مشترک ناتو برای سال ۲۰۲۶ برابر با ۵ / ۳ میلیارد دلار است؛ افزون بر آن، برنامه‌های جداگانه‌ای برای توسعه پایگاه‌ها، سامانه‌های ارتباطی، رادارها و زیرساخت‌های نظامی وجود دارد. اما این ارقام در برابر مجموع هزینه‌های دفاعی اعضای ناتو ناچیز است. تنها در سال ۲۰۲۵، مجموع بودجه نظامی ۳۲ عضو این ائتلاف از یک تریلیون و پانصد میلیارد دلار فراتر رفت. افزایش بودجه‌های دفاعی که در اجلاس آنکارا بر آن تأکید شد، این رقم را در سال‌های آینده باز هم افزایش خواهد داد و منابع عظیم‌تری را به سوی صنایع نظامی و فناوری‌های جنگی سوق خواهد داد. با وجود این سرمایه‌گذاری عظیم، اجلاس آنکارا بیش از هر چیز شکنندگی ناتو را آشکار کرد. اروپا به خوبی می‌داند که بدون آمریکا قادر به ایجاد بازدارندگی مؤثر در برابر روسیه نیست. مسئله تنها تعداد نیروهای نظامی نیست؛ وابستگی اروپا به سامانه‌های ماهواره‌ای، اطلاعاتی، فضایی، هوش مصنوعی، موشک‌های دوربرد و فناوری‌های پیشرفته آمریکایی، استقلال نظامی این قاره را با محدودیت‌های جدی روبه‌رو کرده است. از سوی دیگر، آمریکا نیز دیگر حاضر نیست مانند گذشته هزینه حفظ امنیت اروپا را به تنهایی بپردازد و اولویت راهبردی خود را به رقابت با چین در منطقه هند - اقیانوس آرام منتقل کرده است. همین تناقض، مهم‌ترین بحران امروز ناتو را شکل می‌دهد: اروپا خواهان حفظ چتر امنیتی آمریکا است، اما آمریکا می‌خواهد هزینه این چتر را دیگران بپردازند. از این منظر، اجلاس آنکارا آینه‌ای بود که تناقض‌های جهان سرمایه‌داری امروز را منعکس کرد؛ جهانی که در آن رقابت میان آمریکا و چین، ادامه جنگ اوکراین، بحران خاورمیانه، تشدید منازعه بر سر انرژی و مسیرهای تجاری و اختلافات فزاینده میان خود قدرت‌های غربی، ساختارهای قدیمی ائتلاف‌های نظامی را با چالش روبه‌رو کرده است. ناتو هنوز یکی از بزرگ‌ترین و کشنده‌ترین ماشین‌های نظامی جهان است و تصمیمات آن می‌تواند پیامدهای گسترده بین‌المللی داشته باشد، اما دیگر از انسجام و جایگاهی که در دوران هژمونی بلامنازع آمریکا داشت برخوردار نیست. نمایش وحدتی که رهبران این ائتلاف در آنکارا به صحنه آوردند، نتوانست واقعیتی را پنهان کند که از خلال سخنان ترامپ، ائتلاف بر سر ایران و روسیه، نگرانی اروپا از کاهش تعهدات آمریکا و اعتراضات خیابانی در ترکیه آشکار بود. ناتو همچنان می‌تواند جنگ بیافریند، بودجه‌های نظامی را افزایش دهد و بر رقابت‌های جهانی بیفزاید، اما دیگر قادر نیست مانند گذشته خود را به عنوان ائتلافی یکپارچه و بی‌چالش معرفی کند.

بهانه‌ای شد تا ناتو مأموریتی جهانی برای خود تعریف کند؛ مأموریتی که حضور بیست‌ساله در افغانستان نماد آن بود. این کارنامه، ماهیت واقعی ناتو را آشکار می‌کند. این سازمان در طول حیات خود سازوکاری برای حفظ برتری نظامی و سیاسی بلوک سرمایه‌داری بوده است. گسترش ناتو به اروپای شرقی، استقرار زیرساخت‌های نظامی در مرزهای روسیه و توسعه همکاری‌های امنیتی در مناطق مختلف جهان، بخشی از روند بازآرایی قدرت امپریالیستی در دوران پس از جنگ سرد بود. این روند، در عین حال که نفوذ غرب را گسترش داد، زمینه‌ساز تشدید رقابت‌های ژئوپلیتیکی و افزایش خطر رویارویی‌های نظامی نیز شد. با این حال، اجلاس آنکارا نشان داد که ناتو امروز دیگر در شرایط دهه ۱۹۹۰ یا حتی دهه نخست قرن بیستم یکم قرار ندارد. جهان سرمایه‌داری دستخوش تحولاتی شده است که جایگاه این ائتلاف را نیز تحت تأثیر قرار داده است. دوران هژمونی بلامنازع آمریکا بر اقتصاد و سیاست جهانی به پایان رسیده و جهان به‌سوی نظامی چندقطبی حرکت می‌کند. رشد اقتصادی و فناوری چین، بازگشت روسیه به عرصه رقابت‌های جهانی، تشدید رقابت بر سر بازارها، منابع انرژی و فناوری‌های پیشرفته و اختلافات روزافزون میان قدرت‌های سرمایه‌داری، شرایطی را پدید آورده که دیگر نمی‌توان با سازوکارهای دوران جنگ سرد آن را مدیریت کرد. در چنین شرایطی، سیاست‌های دولت ترامپ نیز بازتاب همین تغییرات ساختاری است. برخلاف تصور رایج، ترامپ مخالف ناتو نیست؛ او مخالف ناتویی است که هزینه رهبری آن بر دوش آمریکا باشد. از دیدگاه او، اروپا باید هزینه دفاع از خود را بپردازد، تسلیحات بیشتری خریداری کند و بار مالی ائتلاف را از دوش واشنگتن بردارد. از این رو، تأکید مداوم او بر افزایش بودجه‌های نظامی اعضا تا پنج درصد تولید ناخالص داخلی، بیش از آنکه دغدغه امنیت اروپا باشد، با منافع صنایع نظامی آمریکا گره خورده است. او بارها تصریح کرده که شرکت‌های آمریکایی تولیدکننده پیشرفته‌ترین جنگنده‌ها، موشک‌ها و سامانه‌های دفاعی هستند و افزایش بودجه‌های نظامی اروپا به رونق این صنایع خواهد انجامید. بنابراین، یکی از مهم‌ترین نتایج اجلاس آنکارا، تضمین بازارهای تازه برای مجتمع‌های عظیم نظامی - صنعتی بود؛ مجتمع‌هایی که همواره یکی از ارکان اقتصاد و سیاست خارجی آمریکا محسوب شده‌اند. اما این تنها یک روی سکه است. روی دیگر آن، افزایش فشار اقتصادی بر جوامع اروپایی است. افزایش بودجه نظامی به معنای کاهش منابع قابل اختصاص به آموزش، بهداشت، خدمات عمومی، مسکن، تأمین اجتماعی و رفاه شهروندان است. به همین دلیل، تصمیم اجلاس آنکارا را باید بخشی از روند نظامی‌سازی اقتصاد اروپا دانست؛ روندی که سود آن نصیب صنایع

تابوت گردانی و بحران مشروعیت

مراسم دولتی در گور کردن خامنه‌ای.

اگرچه رسانه‌های حکومتی از حضور بیش از ۱۰۰ هیأت نمایندگی خارجی برای مراسم فوق خبر دادند، اما واقعیت چیز دیگری بود و به یک آبروریزی کامل برای حکومت تبدیل شد. به رغم تلاش‌های فراوان جمهوری اسلامی برای حضور هیأت‌های خارجی، در مراسم فوق از ۱۹۵ دولت عضو سازمان ملل تنها سران دولت‌های ۴ کشور پاکستان، گرجستان، ارمنستان و تاجیکستان به‌لاوه هیأت‌های از برخی از کشورهای همسایه، "اسلامی" و دولت‌های چین و روسیه در سطحی پایین‌تر حضور یافتند. اگر حضور هیأت‌های رسمی خارجی در مراسم فوق را با مراسم درگذشت عبدالله بن‌عبدالعزیز پادشاه عربستان (سال ۲۰۱۵)، سلطان قابوس پادشاه عمان (۲۰۲۰) و خلیفه بن زاید رئیس امارات متحده عربی (۲۰۲۲) مقایسه کنیم (که البته این دولت‌ها تلاشی برای کشاندن هیأت‌ها نکردند و هیأت‌ها خودشان حضور پیدا کردند)، تفاوت از زمین تا آسمان است. برای مثال برای مراسم درگذشت خلیفه بن زاید، دولت هند معاون رئیس‌جمهور (و رئیس مجلس علیا) را فرستاد، اما برای خامنه‌ای معاون وزیر خارجه شرکت کرد (در تمام مراسم های درگذشت سایر سران دولت‌های منطقه حداقل یک وزیر کابینه از سوی هند شرکت کرده بود). باراک اوباما برای شرکت در مراسم پادشاه عربستان سفر خود به هند را نیمه کاره گذاشت تا در مراسم شرکت کند، اما چین و روسیه که جمهوری اسلامی آن‌ها را "متحد" خود می‌نامد در سطحی بسیار پایین‌تر حضور پیدا کردند. نمونه چین شاید جالب‌تر از سایر موارد باشد. در حالی که دولت چین در مراسم دولتی در گور کردن ابراهیم رئیسی هیأت بلندپایه‌ای به ایران فرستاد و بدین‌طریق نزدیکی خود به جمهوری اسلامی را نشان داد، در مراسم در گور کردن خامنه‌ای مقام پائین‌تری فرستاد که حتی عنوان "به نمایندگی" از شی جی پینگ را نداشت. این نشان می‌دهد که تأثیرات جنگ از این نظر بر مهم‌ترین "متحد" جمهوری اسلامی منفی بوده است. سال گذشته در مراسم خاکسپاری پاپ فرانسیس به عنوان رهبر مذهبی ۵۴ تن از سران دولت‌ها حضور داشتند که با آمار حضور ۴ نفر در مراسم خامنه‌ای غیرقابل مقایسه است. در مجموع هیأت‌های خارجی عمدتاً متشکل از مفت‌خورهایی بودند که سال‌ها از جیب مردم ایران تُشخوار کرده و به غیر از چند گروه شبه‌نظامی منطقه‌ای، هیچ نقشی در فضای سیاسی کشور خود ندارند.

اما عدم حضور توده‌های تحت ستم ایران در مراسم دولتی در گور کردن جلاّد از همه چیز مهم‌تر بود. رسانه‌های جمهوری اسلامی از حضور ده‌ها میلیون و رفراوند وفاداری به جمهوری اسلامی نوشتند. خبرگزاری فارس نوشت: "منابع رسمی مجموع شرکت‌کنندگان در مراسم شش‌روزه وداع، تشییع و تدفین در تهران، قم، نجف، کربلا و مشهد را حدود ۴۱ تا ۴۳ میلیون نفر برآورد کرده‌اند". اگرچه برآورد دقیق تعداد شرکت‌کنندگان غیرممکن است، اما

می‌توان گفت که آمار رسانه‌های دولتی دریایی فاصله با واقعیت‌ها دارند.

در تهران برخی از برآوردها از حضور ۳۵۰ هزار نفر حکایت دارد (گاردین). اگر میزان مساحت اشغال شده به مترمربع را در تراکم متوسط جمعیت ضرب کنیم (۲ تا حداکثر ۳ نفر در مترمربع) یک مقدار موضوع روشن‌تر می‌شود. برای مثال اگر در بالاترین حالت طول خیابانی را که جمعیت حضور داشت ۶ کیلومتر با عرض ۳۰ متر در نظر بگیریم، تراکم جمعیت حداکثر ۵۴۰ هزار نفر خواهد بود و البته می‌تواند به دلایلی همچون فضاهای باز و حضور ماشین‌ها از این رقم هم بسیار کمتر باشد. برآورد جمعیت در شهرهای نجف و کربلا نمونه قابل اتکاتری بدست می‌دهد، به این دلیل که حضور خبرنگاران خارجی در آن‌جا راحت‌تر و بیشتر بود. در حالی که خبرگزاری "تسنیم" وابسته به سپاه پاسداران از حضور میلیونی مردم در نجف و کربلا نوشت، خبرگزاری رویترز از ده‌ها هزار نفر و آسوشیندپرس از حضور "هزاران نفر" خبر دادند. تفاوتی حیرت‌انگیز. نمونه عراق به روشنی نشان می‌دهد که رژیم تا چه حد سعی داشت تعداد حاضران در مراسم تهوع‌آور تابوت‌گردانی خامنه‌ای را زیاد جلوه دهد و تا چه حد این موضوع برای رژیم مهم بود.

رژیم برای کشاندن جمعیت همراه با ولخرجی بسیار، سازماندهی گسترده‌ای انجام داده بود. جمهوری اسلامی با تعطیلی کشور سعی کرد تا آن‌جا که می‌تواند از سراسر کشور مردم را با اتوبوس‌های مجانی همراه با غذا و مکان خواب مجانی به این مراسم بکشاند. از کشورهای پاکستان، افغانستان و به‌ویژه عراق نیز تا آن‌جا که توانست افراد را به تهران منتقل کرد. خبرگزاری‌های دولتی از حضور ۴ هزار افغان و صدور ۲۵۰۰ ویزای مجانی برای افغان‌ها خبر دادند و این تازه آمار دولتی است.

آنچه که در مراسم تابوت‌گردانی بیش از هر چیز به چشم می‌خورد "موکب‌های غذا و آب و میوه" بود که در هر چند قدم برپا شده بودند. رژیم همچنین بیش از ۱۰ هزار اتوبوس برای جابجایی شرکت‌کنندگان در مراسم در شهرهای تهران، قم و مشهد بسیج کرده بود. به‌گفته‌ی صداوسیما جمهوری اسلامی در مشهد ۲۱۵۰ اتوبوس در ۱۰۷ خط به صورت رایگان برای جابجایی شرکت‌کنندگان در نظر گرفته شده بود. هزینه این مراسم از جیب مردم بین ۸ تا ۱۵ هزار میلیارد تومان برآورد می‌شود که شامل تبلیغات، غذا، نوشیدنی، میوه، اسکان و حمل و نقل می‌شود و این‌ها جدا از هزینه تعطیلی عمومی کشور است.

می‌توان با صراحت گفت به دلیل تعطیلی عمومی کشور، جاده‌های منتهی به شمال کشور بسیار شلوغ‌تر از مراسم تابوت‌گردانی خامنه‌ای بودند. خبرگزاری دولتی "ایسنا" از یک طرفه شدن جاده چالوس و آزاد راه تهران - شمال در مسیر جنوب به شمال و ترافیک سنگین در این مسیرها خبر داد. خبرگزاری مهر نیز از محدودیت‌های گسترده جاده‌ای از ۱۰ تا ۲۰ تیر در محورهای شمالی کشور نوشت.

یکی دیگر از تلاش‌های رژیم با توجه به این‌که می‌دانست حضور قابل توجه خبرنگاران خارجی می‌تواند به انعکاس منفی تابوت‌گردانی منجر گردد، بهره‌گیری از بلاگرها و اینفلوئنسرهای خارجی برای تأثیرگذاری بر افکار عمومی در شبکه‌های اجتماعی بود. رژیم کمتر از انگشتان دست به خبرنگاران روزنامه‌ها و خبرگزاری‌های بزرگ خارجی ویزا داد، البته همراه با اعمال محدودیت‌ها. برای نمونه واشنگتن پست در گزارش خود به صراحت بر وجود محدودیت‌ها برای کار خبرنگاری انگشت گذاشت. به جای خبرنگاران خارجی، رژیم از بلاگرها و اینفلوئنسرهایی استفاده کرد که در این سال‌ها از نظر مالی از سوی جمهوری اسلامی تغذیه می‌شدند. آن‌ها نیز با تهیه گزارشاتی با محتوای مدنظر جمهوری اسلامی تلاش کردند به‌طور خاص بر افکار عمومی در کشورهای دیگر با توجه به میزان دنبال‌کننده‌های خود اثر بگذارند.

ایمانی‌پور رئیس سازمان "فرهنگ و ارتباطات اسلامی" در این رابطه به خبرگزاری "تسنیم" گفت: "برآوردها نشان می‌دهد حدود ۴۰۰ بلاگر از کشورهای مختلف در ایران حضور داشته‌اند و فیلم‌ها و تصاویر خوبی از مراسم را به سطح بین‌الملل منتقل کردند. این کار هجمه رسانه‌ای غرب را خنثی کرد و نشان داد مردم ایران عزادار و وفادارند." خبرگزاری "تسنیم" همچنین گزارشی از نشست با عنوان "از ایران بگو" با حضور ۱۰۰ "اینفلوئنسر و فعال رسانه‌ای" از ۲۷ کشور انتشار داد. در این نشست ایمانی‌پور گفت: "این مراسم رفراوند بود و حضور میلیونی مردم، یعنی مردم دوباره به جمهوری اسلامی رأی دادند."

جمهوری اسلامی سال‌هاست که مشروعیت خود را در میان مردم ایران از دست داده و کارگران و دیگر توده‌های ستم دیده ایران خواستار سرنگونی آن هستند. هژمان مرگ خامنه‌ای به بحران درونی حکومت دامن زد، به نحوی که حتی قدرت تصمیم‌گیری در قبال مذاکرات با آمریکا را هم به طور واقعی ندارد. در مراسم تابوت‌گردانی بقایای جسد خامنه‌ای رژیم تلاش کرد تا با در بوق‌وکرن کردن مراسم و اعلام رقم‌های عجیب و غریب از حضور مردم و حتی تابوت‌گردانی در یک کشور خارجی، نشان دهد که همچنان از ثبات سیاسی برخوردار بوده و اوضاع را تحت کنترل دارد. نشان دهد که همچنان بخش‌هایی از جامعه را به صورت "جان‌فدا" در اختیار دارد که می‌توانند هرگونه اعتراض و شورش را علیه رژیم سرکوب کنند. به دولت‌های خارجی ثبات، نفوذ و قدرت خود را نشان دهد و این‌که جنگ نتوانست رژیم را تضعیف کند. اما آن‌چه که بیش از همه در این هیاهو به چشم آمد، نه ثبات سیاسی رژیم بلکه بحران درونی رژیم بود، تضادهایی که به مرحله‌ای حادی رسیده‌اند و تصمیم‌گیری را برای پیشبرد یک سیاست مشخص دشوار ساخته‌اند. از سردادن شعار علیه مذاکره‌کنندگان و سازشکار خواندن آن‌ها از سوی بخش‌هایی از جمعیت حاضر تا اعلام مهدورالدم بودن ترامپ. پیام اخیر منسوب به مجتبی خامنه‌ای نیز چیزی نیست جز اعلام صریح این شکاف عمیق درونی، وقتی که نوشت: "انتقام، خواست ملت ما است و به‌طور حتمی باید صورت بگیرد".

نوزادان، کالایی که فقر می‌فروشد و ثروت می‌خرد!

مجازی منتشر شده است. با این حال آنچه آشکار می‌شود تنها بخش کوچکی از واقعیتی است که در پشت دیوارهای فقر و محرومیت پنهان مانده است.

یکی از مشکلات اصلی پژوهش درباره خرید و فروش کودکان در ایران، نبود آمار رسمی و شفاف است. تقریباً همه منابع بین‌المللی و پژوهشی تأکید می‌کنند که به دلیل ماهیت پنهان این جرم، ابعاد واقعی آن مشخص نیست و تنها بخشی از موارد از طریق پرونده‌های قضایی یا گزارش‌های رسانه‌ای آشکار می‌شود.

اما نبود آمار نباید واقعیت را پنهان کند. فروش کودکان و نوزادان محصول شرايطی است که میلیون‌ها نفر را به زیر خط فقر رانده است. تورم افسارگسیخته، بیکاری گسترده، سقوط ارزش دستمزدها، بحران مسکن و نابودی نظام‌های حمایتی، خانواده‌های بسیاری را در وضعیتی قرار داده که برای تأمین ابتدایی‌ترین نیازهای زندگی خود نیز درمانده‌اند.

در یکی از تکان‌دهنده‌ترین پرونده‌های منتشرشده، مادری که سه فرزند خود را در برابر مبالغی ناچیز فروخته بود، اعتراف کرد که اساساً برای فروش نوزادانش به صورت برنامه‌ریزی‌شده باردار شده است. این اعتراف تنها سرنوشت تراژیک یک زن نیست؛ بلکه بازتاب جامعه‌ای است که فقر در آن به حدی گسترش یافته که حتی کودک نیز به وسیله‌ای برای بقا تبدیل می‌شود.

اما فقر تنها عامل این فاجعه نیست. اعتیاد نیز نقش مهمی در گسترش خرید و فروش کودکان دارد. در بسیاری از پرونده‌های منتشرشده، والدین درگیر اعتیاد شدید بوده‌اند و برای تأمین هزینه مواد مخدر یا پرداخت بدهی‌های خود به فروش فرزندانشان روی آورده‌اند. اعتیاد در جامعه‌ای که فرصت‌های شغلی، خدمات درمانی و حمایت‌های اجتماعی محدود است، خود محصول شرایط اقتصادی و اجتماعی حاکم است و به نوبه خود چرخه فقر و فروپاشی خانواده را تشدید می‌کند. قربانی اصلی این چرخه، کودکان هستند.

در کنار فقر و اعتیاد، ساختار زن‌ستیز و سرکوبگر جمهوری اسلامی نیز در شکل‌گیری زمینه‌های این پدیده نقش دارد. حکومت سال‌هاست که با دخالت در زندگی خصوصی زنان، کنترل بر بدن آنان و محدود کردن حقوق باروری، شرایطی را ایجاد کرده که بسیاری از زنان در موقعیت‌های دشوار و بی‌پناه قرار می‌گیرند.

سیاست‌های جمعیتی سال‌های اخیر نمونه روشنی از این رویکرد است. حکومت با شعار «جوانی جمعیت» و افزایش نرخ زاد و ولد، دسترسی به وسایل پیشگیری از بارداری و امکان سقط جنین قانونی را محدودتر کرده است. در حالی که میلیون‌ها نفر زیر خط فقر زندگی می‌کنند و هزینه‌های سرسام‌آور مسکن، آموزش و درمان بر دوش خانواده‌ها سنگینی می‌کند، حکومت زنان را به فرزندآوری بیشتر تشویق می‌کند بی‌آنکه حداقل امکانات لازم برای زندگی

شرافتمندانه را فراهم سازد.

نتیجه این سیاست‌ها برای بسیاری از زنان فقیر، گرفتار شدن در بارداری‌هایی است که توان اقتصادی نگهداری از کودک حاصل از آن را ندارند. در چنین شرایطی، برخی زنان خود را میان دو انتخاب فاجعه‌بار می‌بینند: تحمل فقری عمیق‌تر یا واگذاری و فروش نوزاد.

همچنین باید به وضعیت زنان صیغه‌ای و زنانی اشاره کرد که در روابط نابرابر و بی‌ثبات گرفتار می‌شوند. بسیاری از این زنان پس از پایان رابطه یا رها شدن از سوی مردان، با کودکی روبه‌رو هستند که هزینه‌های زندگی او را باید به تنهایی تأمین کنند. قوانین موجود نیز اغلب حمایت مؤثری از آنان به عمل نمی‌آورد. در جامعه‌ای که اشتغال زنان محدود، دستمزدها پایین و حمایت‌های اجتماعی ناچیز است، این زنان و کودکانشان به شدت در معرض فقر و آسیب‌های اجتماعی قرار می‌گیرند.

بارداری‌های خارج از ازدواج نیز به دلیل قوانین تبعیض‌آمیز و فشارهای اجتماعی شدید، می‌توانند زنان را در موقعیت‌های بسیار دشواری قرار دهند. ترس از انگ اجتماعی، طرد خانوادگی، مشکلات حقوقی و نبود حمایت‌های اجتماعی موجب می‌شود برخی زنان برای پنهان کردن بارداری یا رهایی از فشارهای موجود، به واگذاری غیرقانونی یا فروش نوزادان روی آورند.

امروزه بخش مهمی از خرید و فروش کودکان از طریق شبکه‌های اجتماعی، به‌ویژه اینستاگرام و تلگرام انجام می‌شود. این در حالی است که حکومت بارها نشان داده است که توانایی گسترده‌ای برای کنترل فضای مجازی و سرکوب مخالفان سیاسی دارد. شهروندان بسیاری تنها به دلیل انتشار یک پیام یا اظهار نظر سیاسی بازداشت و محاکمه شده‌اند، اما بازارهای مجازی خرید و فروش کودکان همچنان به فعالیت خود ادامه می‌دهند. هر از گاهی خبر دستگیری چند واسطه منتشر می‌شود، اما این اقدامات پراکنده هرگز نتوانسته‌اند شبکه‌های اصلی این تجارت را از میان ببرند.

در واقع قاچاق نوزادان در ایران غالباً به صورت شبکه‌ای انجام می‌شود. از یک سو خانواده‌هایی که زیر فشار فقر و محرومیت قرار دارند و از سوی دیگر واسطه‌ها، دلالان، برخی پزشکان، پرستاران، ماماها و عناصر فاسد اداری که در تهیه مدارک هویتی و انتقال کودکان نقش ایفا می‌کنند. بدون همکاری چنین شبکه‌ای، تبدیل یک نوزاد به کالایی قابل خرید و فروش ممکن نیست. این در حالی است که جمهوری اسلامی عضو پروتکل اختیاری کنوانسیون حقوق کودک درباره فروش کودکان است و از نظر حقوق بین‌الملل موظف به مقابله با این جرم است. قوانین داخلی نیز خرید و فروش کودکان را جرم‌انگاری کرده‌اند. قانون حمایت از کودکان و نوجوانان مصوب ۱۳۸۱ هرگونه خرید و فروش و بهره‌مندی از کودکان را ممنوع اعلام کرده بود و قانون حمایت از اطفال و نوجوانان مصوب ۱۳۹۹ نیز این ممنوعیت را با صراحت بیشتری

تکرار کرد. در این قانون، «هرگونه معامله راجع به طفل یا نوجوان» جرم شناخته شده و برای مرتکبان آن مجازات حبس در نظر گرفته شده است. همچنین قاچاق اطفال و نوجوانان نیز از جرائم سنگین محسوب می‌شود و مجازات جداگانه‌ای دارد. افزون بر این، قانون برای دلالان، واسطه‌ها و حتی کارکنان نهادهای دولتی یا عمومی که در این جرائم مشارکت داشته باشند، مجازات‌های تشدیدشده‌ای پیش‌بینی کرده است. اما واقعیت این است که هیچ قانون کیفری، هرچقدر هم سختگیرانه باشد، نمی‌تواند به تنهایی بازاری را از میان ببرد که از فقر، اعتیاد، بی‌خانمانی، بی‌حقوقی زنان، فساد اداری و محرومیت اجتماعی تغذیه می‌کند. تا زمانی که شرایطی وجود داشته باشد که خانواده‌ای برای تأمین نان شب خود درمانده باشد، زنی به دلیل فقر و بی‌پناهی ناچار به واگذاری فرزندش شود یا کودکی به عنوان منبع درآمد تلقی گردد، زمینه‌های بازتولید این تجارت سیاه همچنان پابرجا خواهد ماند.

در سطح جهانی نیز خرید و فروش کودکان پدیده‌ای گسترده است. بر اساس گزارش دفتر مقابله با مواد مخدر و جرم سازمان ملل، کودکان حدود ۳۸ درصد از قربانیان شناسایی‌شده قاچاق انسان در جهان را تشکیل می‌دهند. جنگ‌ها، بحران‌های اقتصادی، مهاجرت اجباری و گسترش فقر، میلیون‌ها کودک را در معرض قاچاق و بهره‌مندی قرار داده است. از آمریکای لاتین تا جنوب آسیا و از آفریقا تا خاورمیانه، هرجا فقر و نابرابری عمیق‌تر است، بازار تجارت انسان نیز گسترده‌تر است.

خرید و فروش کودکان را نمی‌توان صرفاً نتیجه انحراف چند فرد یا فعالیت چند باند جنایتکار دانست. این پدیده حاصل تلاقی فقر، اعتیاد، بیکاری، زن‌ستیزی، محدودیت حقوق زنان، سیاست‌های جمعیتی اجباری، فساد اداری، سقوط اخلاقی و نبود حمایت‌های اجتماعی است. کودک‌فروشی در چنین بستری رشد می‌کند و به تجارتی سودآور تبدیل می‌شود.

در نظام سرمایه‌داری، نیروی کار انسان به کالا تبدیل می‌شود؛ انسان برای زنده ماندن ناچار است توان کار خود را بفروشد. اما هنگامی که بحران‌های اقتصادی و اجتماعی به نقطه‌ای حاد می‌رسند، خود انسان نیز به کالا بدل می‌شود. تجارت انسان، قاچاق زنان، فروش کودکان و نوزادان، خشن‌ترین جلوه‌های همین فرایند کالایی شدن انسان هستند. در اینجا دیگر تنها نیروی کار فروخته نمی‌شود؛ خود انسان موضوع خرید و فروش قرار می‌گیرد.

جامعه‌ای که در آن مادران برای فروش فرزندان خود باردار می‌شوند، جامعه‌ای است که در آن فقر از یک مسئله اقتصادی فراتر رفته و به فاجعه‌ای انسانی تبدیل شده است. نوزادانی که باید با امید به آینده چشم به جهان بگشایند، پیش از آنکه نخستین روزهای زندگی خود را تجربه کنند، مانند یک شیء، یک کالا وارد بازار معامله می‌شوند. این تصویری از بحران عمیق جامعه‌ای است که در آن فقر، استبداد دینی، قوانین زن‌ستیزانه و سلطه‌ی سرمایه در کالایی کردن نوزادان و کودکان دست در دست یکدیگر داده‌اند.



بیانیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست جنگ ویرانگر و موقعیت و ماهیت اپوزیسیون جنگ طلب

وقوع جنگ ماهیت سیاسی - طبقاتی و مواضع احزاب و سازمانها را هر چه بیشتر عریان می‌کند. به عبارت دیگر رویکرد، سیاست و اتخاذ تاکتیک برخورد به هر جنگی در طول تاریخ معرف جریانانی بوده است که اهداف اجتماعی متفاوتی را نمایندگی کرده‌اند. جنگ جاری میان دولتهای آمریکا و اسرائیل و جمهوری اسلامی نیز یکی از تند پیچ‌های تحولات کنونی جهان و منطقه است که مواضع احزاب و جریانات را هر چه بیشتر برملا کرد و جلوی چشم عموم مردم قرار داد. طی دو دوره جنگ، بخصوص با آغاز جنگ ۴۰ روزه، جامعه با عروج مواضع جنگ طلبانه گرایشات مختلف درون حکومت و محور مقاومتی‌های حاشیه حکومت و میان نیروهای اپوزیسیون از جمله سلطنت‌طلبان، بخشی از جمهوریخواهان پرو غربی و احزاب و جریانات ناسیونالیست کرد، روبرو شد. در نقطه مقابل این جریانات جنگ طلب، نیروهای چپ و کمونیست، تشکلهای کارگری و گرایشات مترقی جنبش‌های اجتماعی با مواضع انقلابی و ضد جنگ قرار گرفتند.

در جنگ اخیر، نیروهای بعضاً متضاد بورژوازی و ناسیونالیستی با نقطه عزیمت‌های مشترک، همسو در اهداف جنگ طلبانه بودند. در عین حال جملگی علیه روند برآمد توده‌ای و سرنگونی خواهانه عمل کردند. اپوزیسیون جنگ طلب تماماً به رژیم اسلامی نیرو داد. کارنامه احزاب و نیروهای سیاسی در دوره جنگ، یک شاخص اساسی جمع‌بندی جامعه و جنبش‌های اجتماعی در دوره حساس کنونی و یک راهنمای عمل سیاسی برای دور آتی جدال با جمهوری اسلامی است.

در تمام چهار ماه گذشته از جمله جنگ ۴۰ روزه دو اردوی عمده جنگ طلب در مقابل هم قرار گرفتند؛

الف: سلطنت‌طلبان و ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی و ائتلاف ۶ جریان ناسیونالیست کرد و مؤتلفین متفرقه در دفاع از حمله نظامی ارتش‌های آمریکا و اسرائیل.
ب: ناسیونال - شوونیسم "وطن پرست" و مؤتلفین متفرقه در دفاع از جمهوری اسلامی و "دفاع از ایران".
۱- سلطنت‌طلبان

در این دوره، حمایت از جنگ ارتجاعی و بمباران‌های آمریکا و اسرائیل، فقط به سلطنت‌طلبان محدود نماند؛ بلکه بستر اجتماعی وسیع‌تری با لایه‌های مختلف را هم در بر گرفت. اما سلطنت‌طلبان و لایه فالانژ و فاشیست آن به رهبری رضا پهلوی در این دوره، میدان دار طرفداری از این جنگ ارتجاعی شدند. شوونیست‌ها و ناسیونالیست‌های متعصبی که شعارهای "تمامیت ارضی" از زبانشان نمی‌افتاد، و به میثاق تمام وقت و بی اختیار ارتش آمریکا و اسرائیل بدل شدند. با فرود هر بمبی بر سر مردم و فرزندانشان از خود بیخود شدند، در خیابان‌ها رقصیدند و از ویرانی جامعه و کشتار مردم دفاع کردند. امروز نیز به آتش‌سوزی و "تفاهم نامه" معترضند و خواهان "پایان کار" توسط ترامپ و نتانیاهو هستند. این خط منحنی مدافع پرشور جنگ و جنگ‌طلبی، وقیحانه با انفجار بمب‌ها، بر خاکستر ویرانی‌ها، قتل عام کودکان و مردم غیر نظامی در خیابانهای اروپا و آمریکا جشن گرفتند. با این همه، به رغم پمپاژ و باد کردن رسانه‌ای و حمایت مالی، مورد وثوق آمریکا و دولتهای غربی قرار نگرفت و اکنون با آتش‌بس شکننده و آغاز مذاکره، احساس شکست و افسردگی سیاسی در میان این طیف بالا گرفته است. پروژه رضا پهلوی و ناسیونالیسم فالانژ فاشیست باز دیگر ناکام ماند.

۲- ناسیونالیسم کرد و "هم پیمانی" شش جریان ناسیونالیست کرد

احزاب و سازمان‌های ناسیونالیسم کرد که همواره استراتژی حاکمیت از بالای سر مردم را داشته‌اند، در جنگ اخیر نیز با وجود تفاوت‌هایی، عملاً همگام و همسو با آمریکا و اسرائیل اعلام آمادگی کردند که در این جنگ ویرانگر شرکت کنند. ناسیونالیسم کرد و نئوفاشیست‌های سلطنت طلب، در عین اختلاف با هم، هر دو مؤتلف ترامپ و نتانیاهو هستند، و هر دو آماده اجرای هر نوع دستورند. رضا پهلوی در باد ترامپ و نتانیاهو و "کمک در راه است"، علیرغم اطلاع از دستور تیر و کشتار برای ۱۸ و ۱۹ دیماه، فراخوان داد و مردم را جلوی گلوله فرستاد. سران ناسیونالیست کرد هم به عنوان نماینده خود گمارده "مردم کردستان" گفتند؛ اگر آمریکا حمایت کند هزاران جوان اسلحه بدست می‌گیرند. این موضع جنگ طلبانه، علاوه بر اینکه به درستی از سوی نیروهای چپ انقلابی کردستان، نهادهای و تشکلهای اجتماعی، کارگران پیشروی کردستان و سراسر ایران به شدت مورد نقد و افشا قرار گرفت، درباره تبدیل کردستان به باتلاق جنگ ارتجاعی نیز هشدار دادند.

۳- مجاهدین خلق

موضع سازمان مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت در قبال جنگ دوگانه بود. از سویی شعار "رژیم چنج" سر می‌دادند و حمله اسرائیل به مواضع هسته‌ای و نظامی رژیم را "آغاز فصل جدیدی" برای تضعیف جمهوری اسلامی دانسته‌اند؛ از سوی دیگر شعار "نه جنگ نه مداخلات" سر می‌دادند و طرفدار فشار حداکثری به رژیم بودند. سازمان مجاهدین اگرچه مانند سلطنت‌طلبان و ناسیونالیست‌های کرد، طرفدار صریح الهجه حمله نظامی نبود، اما جنگ را فرصتی برای سرنگونی می‌دید و در رقابت با سلطنت‌طلبان با لابیگری میان دست راستی‌ترین جناح‌های هیئت حاکمه آمریکا برای پذیرفته شدن بعنوان "الترناتیو" تلاش می‌کرد.

۴- جنگ طلبان مدعی چپ

در حاشیه دو اردوگاه اصلی جنگ طلب، برخی از گرایش‌های مدعی چپ نیز مواضع مشابهی در دفاع از جنگ داشتند. آنها به بهانه "مبارزه با جمهوری اسلامی" بطور ضمنی و بعضاً علنی از جنگ حمایت کرده و حتی در آن "انقلاب" را جستجو می‌کردند. همانند "حزب کمونیست کارگری ایران" که البته صرفاً به این حزب محدود نیست و طیفی از محافل و شخصیت‌ها را در بر می‌گیرد. این جریان و دیگر مدافعان خجول، هنوز هم به "ثمرات" جنگ، امیدوارند. این مدعیان چپ که در خیزش انقلابی ۱۴۰۱ با اتخاذ سیاست پوپولیستی "همه با هم" و اینکه ما "اپوزیسیون اپوزیسیون نیستیم"، همکاری و صف مشترک با سلطنت‌طلبان فاشیست را توجیه می‌کردند، در جنگ اخیر نیز عملاً با اتخاذ سیاست استقبال از جنگ، در کنار جریان رضا پهلوی و سایر جنگ‌طلبان قرار گرفتند.

ب: ناسیونال - شوونیسم و مؤتلفین متفرقه در دفاع از جمهوری اسلامی و "دفاع از ایران"

بخشی از ناسیونال - شوونیسم "وطن پرست"، پرچم دفاع از حاکمیت اسلامی در حال جنگ را تحت عنوان کاذب "دفاع از میهن"، "دفاع از ایران" و "دفاع از تمامیت ارضی" به دست گرفت. این جریان تلاش کرد، جامعه را حول اهداف حکومت و مشخص‌تر از آن حول اهداف جنگ طبقه بورژوازی اسلامی بسیج کند. به ابراز وجود در دفاع از سیاست‌های جنگ طلبانه میدان دهد و متقابلاً هر صدای مخالفی را بعنوان "جاسوس بیگانه" خفه کند. این بستر، متحدین داخلی، منطقه‌ای و جهانی دارد. بعنوان مثال اردوگاه‌های سابق که در تقابل میان قدرت‌های سرمایه‌داری، حول محور چین و روسیه علیه آمریکا و مؤتلفینش ایستاده‌اند. بخشی از ناسیونالیست‌های موسوم به "لیبرال و سکولار" دواشته‌تر از اینها، و محور مقاومتی‌ها از سیاست‌های جنگی جمهوری اسلامی تحت عنوان "دفاع از ایران" ظاهر شدند.

پیروان "ضد امپریالیست" ارتجاعی همسو با جمهوری اسلامی!

در حاشیه جریانات اصلی جنگ طلب، پیروان "ضد امپریالیست" ارتجاعی نیز عملاً همسو با اهداف جنگی جمهوری اسلامی بودند. بخشی از جریانات سنتی چپ در اروپا و سایر نقاط جهان، در این جنگ ارتجاعی علیه دولتهای آمریکا و اسرائیل و نقش ضلع سوم این جنگ، یعنی جمهوری اسلامی را نادیده می‌گیرند و عملاً در کنار جمهوری اسلامی می‌ایستند؛ از حق حاکمیت جمهوری اسلامی، در مواجهه با آمریکا و اسرائیل، از ارتجاع "محور مقاومت" و متحدین منطقه‌ای و جهانی‌اش نیز دفاع می‌کنند. در اپوزیسیون ایران و ایرانیان خارج کشور افراد و محافل مختلفی با همین استدلال‌ها در این جنگ علیه دولتهای آمریکا و اسرائیل و در "کنار ایران" ایستادند. "دفاع از ایران"، در بسته بندی حمایت از جمهوری اسلامی و خامنه‌ای است. "الان ایران مهم است، مهم نیست چه کسی سر کار است"، ترجیح‌پند "استدلال"‌های دفاع از رژیم اسلامی است. محور مقاومتی‌ها

محور مقاومتی‌ها عمدتاً طرفدار صریح خامنه‌ای و راست‌ترین جناح خشکه مقدس رژیم اسلامی‌اند. محافلی از محور مقاومتی‌ها هم خود را "چپ" و "مارکسیست" معرفی می‌کنند، اما چهارچوب تحلیلی و سیاست و برخوردشان به جنگ با دیگر اجزای این اردوی جنگ طلب تفاوتی ندارد. اینها اعتراض مردم علیه فقر و حکومت را "اغتشاش" و "بلوا"، نامیدند. مردم را "اغتشاشگر"، "خرابکار" و "بازچه دیسه‌های اسرائیل و آمریکا" نامیدند و از نیروهای نظامی و امنیتی برای کنترل اوضاع تشکر و تقدیر کردند. محور مقاومتی‌ها با هر ویتربینی ظاهر شوند، مدافع حکومت و زانده ماشین سرکوب حکومت‌اند. یکی از شاخص‌های این طیف، مواضع ضد امپریالیستی، «ضد آمریکایی» و مبارزه با امپریالیسم، از موضع ارتجاعی و دفاع از میهن، به مدافعان جمهوری اسلامی در این جنگ ارتجاعی تبدیل شدند. این خط منحنی، بخشی از عناصر و محافل دیروز چپ و سرنگونی طلب را تحت تأثیر قرار داد و دچار عقب گرد کرد. این محافل اصولاً با هیچ معیاری، انقلابی و چپ و سوسیالیست نیستند؛ چون نه فقط علیه سرمایه داری نیستند، بلکه مؤتلف بخش‌هایی از سرمایه و ارتجاع و دولت‌هایی هستند که خود یک پای جنگ طلبی‌اند.

صف کمونیسم، کارگران و آزادیخواهی

در مقابل جنگ و جریانات ارتجاعی جنگ‌طلب، صف چپ انقلابی و کمونیست، تشکلهای و فعالین کارگری، معلمان، بازنشستگان، فعالین جنبش زنان و گرایشات پیشرو و مترقی، بخش‌هایی از طبقه کارگر در سطح جهان، احزاب کمونیست و سازمان‌های سوسیالیست و آزادیخواه وجود داشت، که جنگ جاری را جنگ ارتجاعی دولتهای سرمایه داری و جنگ طلب می‌دانست؛ جنگ و اهداف طرفین جنگ و پیامدهای آن را در خدمت تحکیم ارتجاع سرمایه داری، بقای جمهوری اسلامی و علیه روندهای انقلابی و مبارزاتی در ایران و منطقه ارزیابی می‌کردند. برای یک کمونیست و سوسیالیست، یک انقلابی، و هر آزادیخواه و انسان منصفی که در رنج و تلاش بر حق کارگران و مردم زحمتکش شریک

بیانیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست جنگ ویرانگر و موقعیت و ماهیت اپوزیسیون جنگ طلب



بیانیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

توازن قوای جدید و وظایف جنبش کارگری بحران های بنیادی جامعه حل نشده است

است، مخالفت با جنگ به معنای حمایت از این یا آن طرف کشمکش نیست. می توان علیه نسل کشی بود و کنار مردم ایستاد. می شود در منافع دو طرف جنگ ارتجاعی شریک نشد یا به یکی لم داد و از منافع کارگر و انقلاب و برابری و رفع تبعیض دفاع کرد. این صف، خواهان "قطع بی درنگ جنگ" و سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی بود و هست. نیروهای کمونیست انقلابی، از جمله شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست، بخش مهمی از این صف و نماینده استقلال طبقه کارگر و اهداف مبارزه انقلابی مردم ستمدیده برای سرنگونی جمهوری اسلامی بوده اند و خواهند بود.

به اراده آگاهانه و سازمان یافته کارگران و مردم باید متکی شد!

یکبار دیگر واقعه جنگ، در جامعه قطبی ایران، نیروهای مختلف را در جایگاه واقعی شان قرار داد. برای جنبش سوسیالیستی، جنبش طبقه کارگر و جامعه ای که برای خلاصی از جمهوری اسلامی تلاش می کند، این مقطع تعیین کننده ای بوده است. برای دور آتی مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی، جمع بندی این دوره و شناخت دقیق نیروهای سیاسی مهم است. بار دیگر باید تاکید کرد مادام که نظام سرمایه داری برجاست و طبقه سرمایه دار هژمونی و سلطه طبقاتی خود را اعمال می کند؛ جنگ، ملیتاریسم، دخالتگری امپریالیستی هرگز نمی توانند از بین بروند، چرا که مکانیسم رقابت و کشمکش سرمایه اند.

تنها کارگران و جنبش بین المللی طبقه کارگر است که بطور عینی این قدرت را دارد که مهار ماشین ملیتاریسم و جنگ و ریاضت کشی اقتصادی را بکشد و تضمین کننده یک دنیای بدون جنگ و خونریزی باشد. باین جنگ را اعلام و همه جنگ طلبان را رسوا و ناکام کند. این مهم نیازمند به میدان آمدن ظرفیت عمل و اراده انقلابی طبقه کارگر جهانی برای به کرسی نشاندن اراده خود جهت تغییر در موازنه طبقاتی جاری است. یک وظیفه تعطیل ناپذیر و اصلی کمونیستها و سوسیالیستهای جنبش کارگری اینست که طبقه کارگر همه کشورها را به یک نیروی انقلابی زنده برای کسب قدرت سیاسی و تغییر ریشه ای اوضاع موجود تبدیل کنند.

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست بر این باور است که این جنگ ارتجاعی در خدمت بقای جمهوری اسلامی و به حاشیه ای بردن مبارزات مردم و طبقه کارگر برای سرنگونی جمهوری اسلامی بوده است. روند سازش شکننده فعلی و پایان مقطعی این جنگ به نفع مردم است. تجربه این جنگ ارتجاعی نشان داد که راهی از حکومت اسلامی سرمایه داری و تبعیض و نابرابری و استبداد و استثمار حاکم بر ایران، بر خلاف طرفداران این جنگ ویرانگر، نه از طریق جنگ های ارتجاعی و دخالت دولتهای خارجی، بلکه تنها از طریق مبارزات توده ای، گسترش جنبش های اجتماعی و جنبش طبقه کارگر، سازمان یافتگی و حضور و نقش پررنگ فعالین و رهبران سوسیالیستی و کارگری ممکن و عملی است.

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی!
زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم!
شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست
۱۵ تیر ۱۴۰۵ - ۶ جولای ۲۰۲۶

امضاها: اتحاد سوسیالیستی کارگری، حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری- حکمیت، سازمان راه کارگر، سازمان فدائیان (اقلیت) و هسته اقلیت

دو جنگ اسرائیل و آمریکا با جمهوری اسلامی توازن قوای سیاسی در ایران را دستخوش تغییر کرد اما هیچیک از تضادهای اساسی جامعه را برطرف نکرد. خیزش دیماه ۱۴۰۴ نشان داد که اکثریت مردم ایران خواهان پایان عمر جمهوری اسلامی هستند. مراسم چهارم جان باختگان و نیز بروز مجدد جنبش دانشجویی شهادی بود که سرکوب خونین اعتراضات نیز مردم را از راهی که از دیماه ۹۶ آغاز کرده اند، منصرف نکرده و شکاف میان مردم و حکومت نه یک شکاف مقطعی، بلکه شکافی تاریخی، فرهنگی و ساختاری است.

حمله نظامی آمریکا و اسرائیل، روند جنبش انقلابی مردم را متوقف کرد، اما آن را از میان نبرد. جنگ و حمایت رضا پهلوی و سلطنت طلبان از حمله نظامی آمریکا و اسرائیل، فضای سیاسی را به سود جمهوری اسلامی تغییر داد، اعتراضات و اعتصابات را به تعویق انداخت و به حکومت امکان داد تا به بهانه جدید "عوامل اسرائیل" کشتار و اعدامها را ادامه دهد. با این همه، جنگ نتوانست موقعیت جمهوری اسلامی را نزد مردم ایران بهبود دهد. پروژه «تغییر رژیم از بیرون» با شکست روبه رو شد. حمله نظامی اسرائیل و آمریکا جمهوری اسلامی را سرنگون نکرد. سلطنت طلبانی که موجودیت سیاسی خود را به مداخله ارتش اسرائیل و آمریکا گره زده بودند، بیش از هر جریان دیگری آسیب دیدند. تجربه اخیر نشان داد که آزادی مردم ایران نه از مسیر جنگ و بمباران، بلکه تنها از مسیر مبارزه آگاهانه و مستقل اتحاد جنبشهای طبقاتی و اجتماعی به رهبری جنبش کارگری به دست خواهد آمد.

ممکن است جمهوری اسلامی از طریق مذاکره بخشی از فشارهای خارجی را کاهش دهد، صادرات نفت را افزایش دهد یا بخشی از منابع مالی بلوکه شده را آزاد کند، اما هیچیک از این تحولات، گسل بین مردم و رژیم را برطرف نکرده، و بحران های بنیادی جامعه ایران حل را نخواهد کرد. اوضاع غیر قابل تحمل کنونی، صرفا محصول تحریم یا جنگ نیست؛ بلکه نتیجه بیش از چهار دهه حاکمیت نظامی است که بر استبداد سیاسی، سرمایه داری هار و بدون افسار، فساد ساختاری، سرکوب تشکلهای مستقل کارگری و انتقال بار بحران اقتصادی بر دوش طبقه کارگر و زحمتکشان استوار بوده است. از همین رو، دیکتاتوری، آپارتاید جنسیتی علیه زنان، ستم ملی، کاهش دانشی، دستمزدهای واقعی، کاهش ارزش ریال، گرانی، بیکاری، گسترش فقر، بحران مسکن و نابودی محیط زیست همچنان پابرجا خواهند ماند. این واقعیت، زمینه مادی دور تازه ای از مبارزات طبقاتی و اجتماعی را فراهم خواهد کرد.

دوران پیش رو، دوره تعیین جایگاه نیروهای اجتماعی و طبقاتی در توازن قوای جدید است. رضا پهلوی و فاشیستهای سلطنت طلب نشان دادند که فاقد پایگاه اجتماعی لازم برای ایفای نقشی تعیین کننده اند و شکست اتکا به ارتش اسرائیل و آمریکا، شانس آنها را برای کسب قدرت از بین برد. اصلاح طلبان نیز همچنان بنیال راه حل شکست خورده اصلاح و یا بازسازی جمهوری اسلامی هستند. در مقابل، جنبش های طبقاتی و اجتماعی - کارگران، زنان، دانشجویان، رفع ستم ملی، معلمان، بازنشستگان همچنان بزرگترین نیروی بالقوه تغییرات انقلابی در جامعه ایران هستند. در میان این نیروها، طبقه کارگر جایگاهی ویژه دارد. این جایگاه نه از برتری اخلاقی، بلکه ناشی از موقعیت این طبقه در تولید اجتماعی است. طبقه کارگر تنها نیرویی است که با سازماندهی اعتصابات سراسری می تواند چرخه تولید، حمل و نقل، انرژی، خدمات و اداره کشور را متوقف کند و توازن قوا را به سود مردم تغییر دهد. اما این ظرفیت تنها زمانی بالفعل خواهد شد که جنبش کارگری از محدوده مطالبات مختص طبقه خود فراتر رود و خود را پرچمدار مبارزه همه ستمدیدگان جامعه بداند. دفاع از آزادی های سیاسی، حق تشکل، حق اعتصاب، آموزش و درمان رایگان، برابری کامل زنان، رفع ستم ملی و حفاظت از محیط زیست، همگی اجزای جدایی ناپذیر برنامه یک جنبش کارگری مدعی قدرت است.

با پایان جنگ مبارزه مردم ایران وارد مرحله تازه ای میشود. مرحله ای که نه منتظر نتایج مذاکرات می ماند و نه به ارتش آمریکا و اسرائیل امید می بندد؛ بلکه مرحله سازماندهی نیروهای طبقاتی و اجتماعی برای تغییر توازن قوا به سود اکثریت مردم است. هر اندازه جنبش کارگری سازمان یافته تر، متحدتر و پیوند آن با دیگر جنبش های اجتماعی عمیق تر باشد، امکان گذار از استبداد و دستیابی به آزادی، برابری و حاکمیت شورایی نیز بیشتر خواهد شد. آینده طبقه کارگر ایران نه در واکنش و تل آووبو تعیین می شود و نه در اتاق های بسته حاکمیت رژیم اسلامی. آینده کارگران با سازمانیابی، همبستگی و مبارزه مستقل آگاهانه و در اتحاد با جنبشهای اجتماعی دیگر ساخته خواهد شد. در چنین شرایطی، فعالین چپ و سوسیالیست جنبش کارگری وظیفه ای تعیین کننده بر عهده دارند. آنان به کمک احزاب کمونیست و از جمله شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست باید موانع نظری و تشکیلاتی همکاری و اتحاد خود را از میان بردارند و به نیرویی متحد، متشکل و سازمان یافته تبدیل شوند. یک شبکه سراسری از رهبران اعتصابات و اعتراضات کارگری ایجاد کنند تا هم تشکلهای شکل های مستقل کارگری در محیط کار را در محور مبارزات خود قرار دهند و هم زمینه ساز سازماندهی هماهنگ اعتراضات و اعتصابات فراتر از یک کارخانه شوند. در این دوره با برجسته کردن خواسته ها و شعارهای متحد کننده علیه فقر، بیکاری، سرکوب، اعدام و مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی بیشترین اتحاد و همگامی بین جنبش کارگری و جنبش اعتراضی توده ای را ایجاد کنند. پیروزی مبارزه علیه رژیم اسلامی در گرو گسترش همبستگی و اتحاد جنبش کارگری با جنبش های زنان، دانشجویان، مبارزه با ستم ملی، معلمان، بازنشستگان و جنبش محیط زیست است. ایجاد پیوند سازمان یافته بین فعالین و تشکلهای جنبش کارگری با این جنبشها شرط ضروری سازماندهی اعتراضات و اعتصابات سراسری برای برپایی نظامی است که مطالبات همه این جنبشها را برآورده کند.

زنده باد تشکلهای مستقل کارگری

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی!

زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم!

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

۱۷ تیر ۱۴۰۵ - ۸ ژوئیه ۲۰۲۶

امضاها: اتحاد سوسیالیستی کارگری، حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری- حکمیت، سازمان راه کارگر، سازمان فدائیان (اقلیت) و هسته اقلیت

جلادی که در پُست آدمگشی‌اش ابقاء شد

جمهوری اسلامی را دشوار کرده بودند. شکل‌گیری خیزش دیماه ۹۶، آغاز به صدا درآمدن زنگ خطری بود که حاکمان اسلامی را تکان داد. گسترش اعتراضات کارگری در مهر و آبان ۹۷ و پس از آن وقوع قیام شکوهمند آبان ۹۸، از جمله دیگر اتفاقاتی بودند که اراده توده‌های مردم ایران را برای سرنگونی جمهوری اسلامی به نمایش گذاشت. با خیزش دیماه ۹۶ رکود سیاسی از جامعه رخت برپست. دوران انقلابی بر کشور حاکم شد. جامعه متلاطم و توده‌ها به اشکال مبارزاتی فراقانونی روی آوردند. مردم مبارز و معترض با سر دادن شعار «اصلاح طلب، اصولگرا - دیگه تمام ماجرا» از سد بازدارنده سیاست‌بازان معتقد به اصلاح‌پذیری رژیم گذشتند و پس از آن سرنگونی جمهوری اسلامی به خواست عمومی مردم تبدیل شد. در چنین وضعیتی، علی خامنه‌ای و نهادهای امنیتی زیر مجموعه او به تاسی از شرایط بحرانی کشور، خود را برای سرکوب جنبش‌های اجتماعی بزرگتر از ۹۶ و ۹۸ آماده کرده بودند.

انتصاب جلاد و آدمگشی همانند محسنی اژه‌ای از جمله تمهیدات اولیه رهبری نظام برای مقابله با جنبش و قیام و نبردهای احتمالی پیش رو بود. ترسی را که علی خامنه‌ای در سر داشت، بیهوده نبود. چرا که یک سال بعد، از دل نارضایتی و بحران‌های غیر قابل حلی که جامعه را فرا گرفته بود، جنبش بزرگ «زن، زندگی، آزادی» فرا روئید. در پی قتل دولتی مهسا (ژینا) امینی، زنان و مردان و جوانان مبارز ایران در ابعادی سراسری وارد میدان نبرد با جمهوری اسلامی شدند. مبارزان دلاوری که روزها و هفته‌های متمادی خیابان‌ها را تسخیر کردند. با جنبش «زن، زندگی، آزادی»، دریای خروشان مردم به حرکت افتاد. روسری‌ها به آتش کشیده شد. پایه‌های رژیم به لرزه درآمد. در آن شرایط بحرانی کشور جنبشی سر برآورد که تا آستانه سقوط جمهوری اسلامی پیش رفت. جنبشی عظیم که جهان و جهاتیان را به تحسین واداشت.

آن جنبش بزرگ پس از چهار ماه جانفشانی و نبرد و از خود گذشتگی سرانجام توسط دستگاه‌های قضایی و امنیتی رژیم سرکوب شد. کشتاری را که محسنی اژه‌ای و دستگاه آدمگشی تحت امر او در سال ۱۴۰۱ به راه انداخت، سه سال بعد در دیماه ۱۴۰۴ در ابعادی بسیار بزرگتر تکرار شد. نهادهای امنیتی جمهوری اسلامی در مواجهه با جنبش توده‌ای دیماه گذشته از جمله دستگاه به اصطلاح قضایی آن به ریاست محسنی اژه‌ای هر آنچه از سرکوب و کشتاری را که در جنبش «زن، زندگی، آزادی» قادر به انجامش نبودند، در دیماه انجام دادند.

از انتصاب اول اژه‌ای پنج سال گذشته است. شرایط امروز جامعه به مراتب بحرانی‌تر از تیر ماه ۱۴۰۰ است. هم اینک، سفره کارگران و توده‌های مردم ایران نسبت به پنج سال پیش، بسیار کوچکتر شده است. فقر و گرانی و تورم در گستره‌ای وسیعتر جامعه را فرا گرفته است. ابعاد بیکاری از حد گذشته، خزانه دولت خالی و تعمیق بحران‌های اقتصادی - اجتماعی رژیم را

فلج کرده است. همراه با تشدید بحران اقتصادی، بحران سیاسی و کشمکش‌های درونی هیئت حاکمه نیز به بالاترین سطح خود رسیده است. جنگ ۱۲ روزه و ۴۰ روزه، به رغم لاف‌زنی‌های جمهوری اسلامی، ساختار درونی نظام را به انشقاق کشانده است. جناح‌های درون رژیم بیش از هر زمان دیگری به جان هم افتاده‌اند. علی خامنه‌ای - ستون خیمه نظام - همراه با بسیاری از فرماندهان رده اول نظامی و مسئولان سیاسی جمهوری اسلامی کشته شده‌اند. شرایط جامعه نسبت به گذشته بحرانی‌تر، تضادها عمیق‌تر و حاکمیت از پاسخگویی به ابتدائی‌ترین نیازهای مردم عاجز است. نارضایتی عمومی آشکارتر و توده‌ها در وضعیتی خشمگین و انفجاری بسر می‌برند. در چنین وضعیتی وخامتنار نه توده‌ها قادر به تحمل وضع موجوداند و نه هیئت حاکمه توانایی برون رفت از بحران‌های داخلی و بین‌المللی را برای ادامه کاری دارد.

اکنون، همه آن ملزوماتی که پنج سال پیش علی خامنه‌ای را بر آن داشت تا محسنی اژه‌ای را بر مسند دستگاه قضایی بگمارد، با درجانی به مراتب بالاتر به جای خود باقی‌است. آنچه مجتبی خامنه‌ای را بر آن داشت تا همانند پدر، محسنی اژه‌ای را برای پنج سال دیگر در مقام آدمگشی ابقاء کند، همانا نیازمندی حاکمیت برای مقابله با جنبش‌هایی اجتماعی‌ست. عنصری که امتحان خود را در سرکوب و کشتار مردم و صدور حکم اعدام معترضان به نحو احسن پس داده باشد. فردی که با نشستن بر مسند دستگاه قضایی، قادر باشد کل سیستم سرکوب را در خدمت بقاء جمهوری اسلامی بکار گیرد.

لذا، آنچه گماردن دوباره جلادی همچون محسنی اژه‌ای را بر مسند دستگاه به اصطلاح قضایی برای مجتبی خامنه‌ای ضروری کرد، جدای از ماهیت کشتار و سرکوبگری جمهوری اسلامی، شرایط وخامتنار حاکمیت از نظر داخلی و بین‌المللی‌ست. وضعیت وخامت‌باری که علاوه بر تعمیق بحران‌های داخلی، با تشدید بحران‌های منطقه‌ای و بین‌المللی نیز همراه شده است. هم اینک، اوضاع رژیم به شدت بحرانی‌ست. جدال درونی باندهای حاکمیت به شدت اوج گرفته است. تنش‌های میان جمهوری اسلامی با کشورهای حوزه خلیج فارس افزایش یافته، اجرای تفاهم‌نامه آمریکا و جمهوری اسلامی با بحران و درگیری نظامی مواجهه شده است. مضافاً اینکه عفو بین‌الملل و دیگر نهادهای حقوق بشری نیز فشار بر جمهوری اسلامی را تشدید کرده‌اند.

عفو بین‌الملل، شش ماه پس از قتل‌عام معترضان دیماه ۱۴۰۴ توسط جمهوری اسلامی، روز چهارشنبه ۱۷ تیر با انتشار بیانیهای اعلام کرد که ناکامی جامعه جهانی در پیگیری عدالت در رابطه با این کشتار، حکومت اسلامی را برای انجام «کشتارهای بیشتر» جسورتر کرده است. از این رو این نهاد حقوق بشری خواستار ارجاع پرونده جنایات جمهوری اسلامی به دیوان کیفری بین‌المللی شده است.

دیانا الطحاوی، معاون مدیر منطقه‌ای خاورمیانه و شمال افریقا در سازمان عفو بین‌الملل، در همین رابطه گفته است: «این ناکامی به تداوم چرخه سرکوب مرگبار کمک می‌کند؛ چرخه‌ای که در آن بازماندگان و خانواده‌های قربانیان از دستیابی به عدالت محروم می‌شوند و وقوع جنایت‌های هولناک بعدی تقریباً اجتناب‌ناپذیر می‌شود».

حال با توجه به مجموعه شرایط حاکم بر جمهوری اسلامی، پوشیده نیست که بقاء و موجودیت نظام از جمیع جهات به تشدید سرکوب و کشتار و بگیر و ببند در جامعه گره خورده است. خامنه‌ای پسر و کل هیئت حاکمه به خوبی می‌دانند در وضعیت کنونی کمترین عقب‌نشینی یعنی تمام شدن کار رژیم. یعنی پیش‌روی کارگران و توده‌های مردم ایران در امر گسترش مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی. از این رو گماردن جلادی همانند محسنی اژه‌ای برای یک دوره پنج ساله دیگر بر مسند ریاست بیدادگاه قضایی صرفاً مقابله با جنبش‌های توده‌ای پیش‌روست. فراموش نکنیم نیاز هیئت حاکمه به ابقاء محسنی اژه‌ای برای ادامه حیات یک چیز است، و اینکه نظام با تکیه بر قوای سرکوب بتواند بقاء خود را تضمین کند، چیزی دیگر. تمام تجارب تاریخی تاکنونی نشان داده‌اند بر سرنیزه می‌توان تکیه کرد اما بر آن نمی‌توان نشست. شرایط جمهوری اسلامی خرابتر از آن است که صرفاً با اتکاء به سرکوب و کشتار مردم بتواند ماندگاری خود را تضمین کند. اوضاع رژیم به شدت بحرانی‌ست. تغییر نظم موجود به امری اجتناب‌ناپذیر تبدیل شده است. با دریای خونی که هیئت حاکمه از کشتار مردم در دیماه ۱۴۰۴ به راه انداخت، کارگران، زنان، معلمان، بازنشستگان، دانشجویان، نویسندگان، وکلا، هنرمندان و عموم توده‌های مردم ایران به چیزی کمتر از سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی راضی نیستند. تجربه سال‌های گذشته نشان داده است این مردم بی‌پاخاسته را با توسل به ابزارهای سرکوب نمی‌توان خاموش کرد. جمهوری اسلامی چه با محسنی اژه‌ای و چه بدون او دوام نخواهد یافت. جامعه آبستن تحولات بزرگ اجتماعی‌ست. توفان سهمگین جنبش‌های اجتماعی در راهند. جامعه بی‌تابانه در انتظار رویش انقلاب است.

**رژیم جمهوری اسلامی
را باید با یک اعتصاب عمومی
سیاسی و قیام مسلحانه بر انداخت.**

جلادی که در پُست آدمگُشی‌اش ابقاء شد

معاون اول قوه قضائیه، مناسب‌ترین فردی بود که خامنه‌ای برای خاموش کردن صدای اعتراضات مردم به او نیاز داشت. جلادی که می‌توانست منویات سرکوبگرانه علی خامنه‌ای را در آن شرایط بحرانی که نظام گرفتارش بود، نعل به نعل اجرا و حتا فراتر از فرامین رهبری عملی سازد.

رواج بی‌عدالتی، قتل و جنایت، گسترش شکنجه‌های قرون وسطایی، صدور و اجرای حکم اعدام برای نیروهای معترض همراه با بازداشت بیش از ۲۰ هزار نفر از زنان و مردان و جوانان مبارز در جنبش بزرگ نیمه دوم ۱۴۰۱، نخستین اقدامات وفاداری اژه‌ای در انجام منویات سرکوبگرانه خامنه‌ای بود. جنایاتی که سه سال بعد با قتلعام هزاران نفر از توده‌های بی‌پاخسته مردم ایران در جنبش انقلابی دیماه ۱۴۰۴، همراه با دستگیری ده‌ها هزار نفر دیگر از معترضان خیابانی تداوم یافت. با

اعتراف‌گیری‌های اجباری زندانیان در زیر شکنجه و شلاق، رونق گرفت. با صدور و اجرای روزانه حکم اعدام برای بازداشت‌شدگان دیماه نسبت به پیشینیان خود رکورد شکنی کرد. حال با چنین پیشینه‌ای که محسنی اژه‌ای در آن پنج سال اول ریاست‌اش بر دستگاه قضایی از خود به جای گذاشته بود، برای خامنه‌ای پسر کافی بود تا به تبعیت از خامنه‌ای پدر «با قدرتانی از تلاش‌های ارزشمند و صادقانه» چنین جلادی دست‌آموز، بار دیگر او را برای یک دوره پنج ساله در رأس دستگاه آدمگُشی جمهوری اسلامی به گمارد.

پنج سال پیش وقتی علی خامنه‌ای، اژه‌ای را به ریاست دستگاه قضایی منصوب کرد، حاکمیت با مجموعه‌ای از بحران‌های عمیق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دست به گریبان بود. بحران‌هایی که هر کدام به تنهایی ادامه کاری

در صفحه ۹

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه‌های خود را به آدرس زیر ارسال نمایند.

سونیس:

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.
شماره حساب:

نام صاحب حساب: Stichting ICDR

NL08INGB0002492097
Amsterdam, Holland

نشانی ما بروی اینترنت:

<https://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

کانال آرشیو نشریه کار ارگان سازمان فدائیان (اقلیت) در تلگرام:

<https://t.me/karfadaianaghaliyat>

آدرس کانال سازمان در تلگرام:

http://T.me/fadaian_aghaliyat

آدرس سازمان در اینستاگرام:

<https://www.instagram.com/fadaianaghaliyat/>

آدرس سازمان در تویتر

<https://twitter.com/fadaiana>

آدرس سازمان در فیس بوک

<https://www.facebook.com/fadaian.aghaliyat>

آدرس نشریه کار در فیس بوک

<https://www.facebook.com/kar.fadaianaghaliyat>

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR Organization
Of Fadaian (Aghaliyat)
No 1177 July 2026



tvshorashora@gmail.com

تلویزیون دمکراسی شورایی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسانهای زحمتکش و ستم دیده ای است که برای آزادی و سوسیالیسم پیکار می کنند

بینندگان تلویزیون دمکراسی شورایی، رفقا و همراهان گرامی

بدین‌وسیله به اطلاع شما می‌رسانیم ساعات پخش برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی از ماهواره آلترناتیو شورایی از تاریخ جمعه اول فروردین ۱۴۰۴ تغییر خواهد کرد. ساعات جدید پخش برنامه‌های ما از اول فروردین بدین قرار است:

تلویزیون دمکراسی شورایی برنامه‌های روزانه خود را به مدت ۹۰ دقیقه در روزهای دوشنبه، چهارشنبه و جمعه از ساعت نه و نیم تا یازده شب به‌وقت ایران پخش می‌کند و تکرار این برنامه‌ها در روزهای سه‌شنبه، پنج‌شنبه، شنبه خواهد بود. تکرار برنامه‌ها از ساعت نه و نیم تا یازده صبح، سه و نیم تا پنج عصر و یازده تا دوازده و نیم شب به‌وقت ایران است. روز یکشنبه نیز برنامه ما به مدت یک ساعت از ساعت ده و نیم شب تا یازده و نیم خواهد بود. در روز دوشنبه سه بار نیز برنامه یکشنبه بازپخش می‌شود. برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی روی شبکه تلویزیون آلترناتیو شورایی از ماهواره "یاه‌ست" [Yahsat] پخش می‌شود.

برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی را همچنین می‌توانید از سایت سازمان فدائیان (اقلیت)، شبکه‌های اجتماعی فیس‌بوک، تلگرام، اینستاگرام، یوتیوب سازمان فدائیان (اقلیت) و تلویزیون دمکراسی شورایی نیز دنبال کنید.

آدرس تلویزیون دمکراسی شورایی در شبکه‌های اجتماعی:

یوتیوب: tvshora1349، اینستاگرام: tv_shora، فیس‌بوک: tvshora، تلگرام: tvshora
شماره واتس‌آپ برای پیام‌های صوتی و نوشتاری
۰۰۳۱-۶۴۴۶۶۴۰۵ (0031644664405)

آدرس تماس ای میل: tvshorashora@gmail.com

سایت تلویزیون: www.Tvshora.com

مشخصات ماهواره‌ای شبکه تلویزیونی

Alternative Shorai

Satellite: Yahsat

Frequency: 12594

Polarization: Vertical / عمودی

Symbol Rate: 27500

FEC: 2/3

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی – برقرار باد حکومت شورایی